



جلیقه زردها حسن نیت دارند، ولی پوپولیسم دست چپیشان سیاست فرانسه را تغییر نمی‌دهد.

برآوردن مطالبات معترضان در چارچوب نظام سرمایه‌داری فعلی ممکن نیست و این معترضان هم آن قدرها بلندپرواز نیستند

که بخواهند نظام موجود را تغییر دهند و نظامی برابری‌خواهانه‌تر و از نظر زیست‌بومی پایدارتر به وجود آورند.

اسلاوی ژیتک، ترجمه: امیر گلایی

اعتراضات جلیقه زردها در فرانسه به هفته پنجم کشیده. این جنبش توده‌ای از دل ناراضی‌های فراگیر در مورد مالیات جدید بر بنزین و گازوییل سر برآورد، مالیاتی که بیشترین ضربه را به آن دسته ساکنان یا شاغلان مناطق حاشیه‌ای کلان‌شهرها می‌زد که هیچ‌گونه خدمات حمل‌ونقل عمومی ندارند. طی هفته‌های گذشته این جنبش گسترش یافته و اکنون طیف وسیعی از مطالبات را مطرح می‌کند، از جمله فرگزیت (خروج فرانسه از اتحادیه اروپایی)، کاهش مالیات‌ها، افزایش حقوق‌های بازنشستگی و بهبود قدرت خرید مردم عادی در فرانسه.

این جنبش نمونه‌ای مثال‌زدنی از پوپولیسم چپ است، نمونه‌ای مثال‌زدنی از انفجار خشم مردم با همه تناقضاتش: مالیات کمتر و درعین‌حال پول بیشتر برای آموزش و خدمات درمانی، بنزین ارزان‌تر و درعین‌حال نبرد برای محیط‌زیست ... با اینکه مالیات جدید بنزین صرفاً بهانه یا به بیان صحیح‌تر زمینه‌ای برای اعتراض بود و نه «موضوع واقعی» آن، باید به این نکته مهم توجه کرد که جرقه اعتراضات را قوانینی زد که هدف آن مقابله با گرمایش جهانی بود. به همین دلیل است که حمایت پرشور ترامپ

از جلیقه زردها اصلاً جای تعجب ندارد (یا حتی این توهم او که عده‌ای از جلیقه زردها شعار «ما ترامپ می‌خواهیم!» سر داده‌اند)، اشاره ترامپ به این مطالبه از مطالبات جلیقه زردها است که فرانسه از توافق پاریس خارج شود.

جنبش جلیقه زردها در سنت خاص چپ فرانسوی می‌گنجد که اعتراضات بزرگ عمومی را علیه نخبگان سیاسی راه می‌اندازد (و نه علیه سردمداران تجاری یا مالی). ولی در قیاس با اعتراضات سال ۶۸ جنبش جلیقه زردها بیشتر جنبش فرانسوی‌های اصیل^۱ و شورش آنها علیه کلان‌شهرهاست و این یعنی که خطوربیط چپ‌گرایانه این جنبش بسیار مبهم‌تر از ۶۸ است. (هم لوپن و هم ملانشون از این اعتراضات حمایت کرده‌اند). همان‌طور که انتظار می‌رفت مفسران درگیر این پرسش شده‌اند که کدام نیروی سیاسی انرژی شورش را به نفع خود مصادره خواهد کرد، لوپن یا چپ نو، یا منزه‌طلبانی که خواهان «منزه» ماندن جنبش و حفظ فاصله آن از وضع سیاسی موجودند.

باید نظرم را واضح بگویم: در فوران این مطالبات و بیان نارضایتی‌ها روشن است که معترضان واقعا نمی‌دانند چه می‌خواهند، هیچ تصویری از جامعه مطلوبشان ندارند، صرفاً معجونی از مطالبات مختلف طرح کرده‌اند که برآوردنش درون نظام فعلی غیرممکن است و با این حال مخاطبشان همین نظام فعلی است. این ویژگی بسیار مهم است: مطالباتشان بیانگر منافعشان است که ریشه در نظام موجود دارد.

نباید فراموش کرد که مخاطب این مطالبات بهترین حالت نظام سیاسی است که نماینده‌اش در فرانسه مکرون است. این اعتراضات علامت پایان رؤیای مکرون است. یادمان بیاید مکرون چه شور و حالی برانگیخت. می‌گفتند او منادی امیدی تازه است که نه تنها تهدید پوپولیسم دست راستی را دفع می‌کند بلکه تصویری تازه از هویت مترقی اروپایی ارائه می‌کند، امیدی که موجب شد فیلسوفانی مخالف هم مثل هابرماس و اسلوتردیک حول محور حمایت از مکرون متحد شوند. فراموش نکنیم

چگونه هرگونه نقد چپ‌ها از مکرون را، هرگونه هشدار را نسبت به محدودیت‌های مرگبار برنامه او، با این بهانه رد کردند که «در عمل» آب به آسیاب مارین لوپن می‌ریزد.

امروز با اعتراضات جاری در فرانسه ما بی‌تعارف شاهد حقیقت تلخ شور و شوق طرفداری از مکرون هستیم. سخنرانی تلویزیونی مکرون خطاب به معترضان در ۱۰ دسامبر نمایشی بود حقیرانه، کوتاه‌آمدن و عذرخواهی نصف و نیمه‌ای که هیچ‌کس را قانع نکرد و چشم‌اندازی ترسیم نمی‌کرد. شاید مکرون در نظام موجود بهترین باشد، اما سیاست او جایی درون مختصات لیبرال دموکراتیک تکنوکراسی روشن‌گرانه قرار دارد.

از این رو پاسخ ما به اعتراضات باید یک آری مشروط باشد - مشروط از این رو که واضح است پوپولیسم چپ هیچ بدیلی برای نظام موجود ندارد. بیایید تصور کنیم معترضان به نحوی از انحاء بالاخره پیروز شدند و قدرت را در دست گرفتند و در درون مختصات نظام فعلی مشغول به کار شدند (مثل کاری که سیریزا در یونان کرد) - آن وقت چه اتفاقی خواهد افتاد؟ احتمالاً چیزی شبیه به یک فاجعه اقتصادی روی خواهد داد. منظور این نیست که صرفاً به یک نظام اقتصادی اجتماعی دیگر نیاز داریم، نظامی که قادر به پاسخگویی به مطالبات معترضان باشد: فرآیند یک دگرگونی رادیکال خودش مولد مطالبات و توقعاتی جدید خواهد بود. مثلاً در مورد هزینه مواد سوختی، آنچه واقعاً نیاز داریم صرفاً سوخت ارزان نیست، هدف واقعی به دلایل زیست‌محیطی از بین بردن وابستگی مان به نفت است، نه تنها باید حمل‌ونقل مان را تغییر بدهیم بلکه باید کل سبک زندگی مان را عوض کنیم. همین مطلب در مورد کاهش مالیات به‌علاوه خدمات درمانی و آموزشی بهتر نیز صادق است: کل این الگو باید تغییر کند.

در مورد مشکل سیاسی-اخلاقی بزرگ ما هم مسئله همین است: چطور با سیل پناهجویان برخورد کنیم؟ راه‌حلش این نیست که مرزها را باز کنیم تا هر که خواست وارد شود، آن هم بر اساس احساس گناه عمومی مان (احساسی مبتنی بر اینکه «استعمار

بزرگ‌ترین جرم‌مان بود و تا ابد باید توانش را بدهیم». اگر در این سطح بمانیم خادم تام‌وتمام منافع قدرتمندانی خواهیم بود که کارشان تحریک تنش‌های بین مهاجران و طبقه کارگر داخلی است (طبقه کارگری که مهاجران را تهدیدی علیه خود می‌بینند) و باعث خواهیم شد موضع اخلاقی برترشان را حفظ کنند. (به محض اینکه کسی چنین حرفی بزند، چپ مدافع نزاکت سیاسی فریاد ای‌وای فاشیسمش درخواهد آمد- مثلاً نگاه کنید به حملات سبعانه به آنجلا نیگل به خاطر مقاله برجسته‌اش «استدلالی از منظر چپ علیه مرزهای باز»^۲). بازهم تأکید می‌کنم، «تضاد» بین منادیان مرزهای باز و پوپولیست‌های ضد-مهاجرت «تضاد فرعی» غلطی است که کارکرد نهایی‌اش سرپوش گذاشتن بر لزوم تغییر خود نظام است: کل نظام اقتصادی بین‌المللی در شکل کنونی‌اش مولد مهاجران است.

آیا منظور این است که باید دست به سینه منتظر تغییر بزرگ بنشینیم؟ نه، می‌توانیم همین حالا هم کارهایی بکنیم که شاید چندان به چشم نیاید ولی پایه‌های نظام فعلی را مثل نقب زدن ریز ریز یک موش کور از زیر سست می‌کند. مثلاً اینکه دست به بازسازی کل نظام مالی بزنیم و نحوه عمل اعتبارها و سرمایه‌گذاری‌های مالی آن را تغییر دهیم. یا مثلاً دست به وضع قواعد جدیدی بزنیم که جلوی استثمار کشورهای جهان سوم را که مهاجرین از آنها می‌آیند بگیرد.

شعار قدیمی مه ۶۸ یعنی «واقع‌بین باش و محال را بخواه!» همچنان موضوعیت دارد - به شرط اینکه حواسمان باشد چه تغییر ظریفی باید در آن بدهیم. اول اینکه در این شعار با «طلب امر محال» مواجهیم، بدین معنی که باید نظام موجود را زیر رگبار مطالباتی بگیریم که توان پاسخگویی به آن را نداشته باشد: مرزهای باز، نظام سلامت بهتر، حقوق بالاتر... امروز ما در چنین جایی ایستاده‌ایم، در بحبوحه برانگیختن هیستریک اربابان‌مان (متخصصان تکنوکرات). باید بعد از این کار یک قدم مهم دیگر هم برداشت: اینکه به جای طلب امر محال از نظام مستقر، تغییر «محال» خود نظام را هم طلب کنیم. با اینکه چنین تغییری

«محال» به نظر می‌رسد (زیرا در مختصات نظام فعلی به آن فکر هم نمی‌شود کرد)، ولی با توجه به معضلات اجتماعی و

زیست‌محیطی این امر به‌وضوح ضرورت دارد و تنها راه‌حل واقع‌گرایانه به نظر می‌رسد.

منبع: [این‌دپندنت](#)

پی‌نوشت‌ها:

۱. France profonde اشاره دارد به وجود ابعاد ریشه‌دار و عمیق فرهنگ فرانسوی در شهرستان‌ها یا روستاهای فرانسه

متمايز از ایدئولوژی‌های مسلط پاریسی. م

۲. در اینجا: [/https://americanaffairsjournal.org/2018/11/the-left-case-against-open-borders](https://americanaffairsjournal.org/2018/11/the-left-case-against-open-borders)